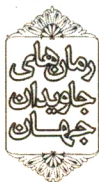




آوای وحش

اثر جک لندن
ترجمه ی محسن سلیمانی



{ متن کوتاه شده }

که در چهل سالگی اتفاق افتاد، هم نظر نیستند. برخی بر این باورند که او خودکشی کرد ولی برخی دیگر معتقدند که او فقط در اثر مصرف بیش از حد مواد مخدر - که لندن به خاطر بیماری‌اش مصرف می‌کرد - درگذشت و خودکشی‌اش را به شدت رد می‌کنند.

م.س.

به سوی سرزمین ناشناخته‌ی وحش

باک، روزنامه نمی‌خواند وگرنه می‌فهمید که خطری در پیش است. خطری که فقط او را تهدید نمی‌کرد، بلکه در کمین همه‌ی سگ‌های آن منطقه‌ی ساحلی و هر سگی بود که عضلاتی نیرومند و پشم‌هایی بلند و گرم داشت و پشم‌هایش، بدنش را در برابر برف و سرما حفظ می‌کرد. چرا که مردم از پی یوجت ساوند گرفته تا سان دیه‌گو، همگی به قطب شمال هجوم آورده بودند. آن‌ها فلز زرد رنگی پیدا کرده بودند و هزاران نفر دیگر هم به سرزمین‌های شمالی هجوم می‌بردند تا به آن‌ها ملحق شوند و دنبال طلا بگردند. این‌ها هم سگ می‌خواستند؛

سگ‌هایی تنومند، قوی هیکل، نیرومند و بااراده‌ای که دوش به دوش هم فعالیت کنند.

باک در خانه‌ی بزرگ قاضی میلر، در دره‌ی آفتابگیر سائتا کلارا زندگی می‌کرد. این خانه دور از جاده و نیمی از آن پشت درختان پنهان بود. اگر چه از لابه لای شاخه‌های درختان می‌شد نمای ایوان وسیع و خنکی را دید که در چهار طرف خانه بود. راه کالسکه روی خانه، چمن‌زارها و درختان سپیدار بلند را دور می‌زد و به خانه می‌رسید. فضای پشت خانه جادارتر و وسیع‌تر از قسمت جلوی آن بود. آن‌جا طویله‌های بزرگی بود که ده دوازده مهتر و پسر بچه درشان مشغول کار بودند و چند ردیف کلبه‌ی خدمتکارها، اتاق‌های کوچک، دست‌شویی، درختان مو، علف‌زارهای سبز و باغ‌های میوه هم در آن قرار داشت. به علاوه تلمبه‌ای برای کشیدن آب از چاه و استخر سیمانی

بزرگی بود که پسران قاضی میلر صبح‌ها و بعد از ظهرها که هوا خیلی گرم بود، برای این‌که خودشان را خنک کنند، در آن شنا می‌کردند.

اما فرمانروای این زمین‌های وسیع، باک بود. باک این‌جا به دنیا آمده بود و چهار سال می‌شد که همین‌جا زندگی می‌کرد. درست است که سگ‌های دیگری هم بودند که در لانه یا اتاق‌های نیمه تاریک آن‌جا زندگی می‌کردند، اما آن‌ها به حساب نمی‌آمدند. حیوانات عجیبی بودند که خیلی کم پیدای‌شان می‌شد، مثل سگ ژاپنی توتس، یا سگ بی‌پشم مکزیکی ایزابل که انگار هیچ‌وقت دماغ‌شان را از لانه‌شان بیرون نمی‌آوردند و باز چند سگ شکاری دیگر بودند که وقتی توتس یا ایزابل از پنجره نگاه‌شان می‌کردند، با صدای بلند پارس می‌کردند و یک لشکر خدمتکار مسلح به جارو و زمین‌شورهای دسته بلند،